

(هدفها و گرایشهای زبانشناسی نوین)

زبانشناسی شاید برای بسیاری از خوانندگان این کتاب و چه بسا برای اکثریت آن ها موضوع کاملاً جدیدی باشد. از اینرو نمای کلی ماهیت زبان-شناسی را تصویر میکنم و در بخش بعد از جنبه‌ها و گرایشهایی که در شکل گرفتن افکار چامسکی اهمیت ویژه داشته است بحث مینمایم .

زبانشناسی را عموماً « علم زبان » نامیده‌اند . اطلاق کلمه « علم » به زبانشناسی در اینجا اهمیت اساسی دارد ، و ما هنگام بحث در باره آثار چامسکی کاربردهای این اصطلاح را مد نظر خواهیم داشت . ولی در حال حاضر « توصیف علمی » به آن دسته مطالعات و بررسی های عینی و نظام یافته ای خواهیم گفت که در چهار چوب يك نظریه عمومی زبانشناسی و بر اساس « داده‌های (۱) موجود بررسی شده باشد . زبانشناسی با تعریف جدید دارای سابقه نسبتاً کوتاه

است و بررسی های زبانی معمول در اروپا و آمریکا تا پیش از قرن ۱۹ اغلب ذهنی، خیالی و خالی از یک نظام علمی بوده است. اینکه این محکومیت استثناء ناپذیر پژوهش های زبانشناسی در گذشته از لحاظ تاریخی قابل توجیه است یا نه، مسأله ایست که به بررسی آن در اینجا نیازی نیست. بلکه نکته قابل توجه اینست که مطالعات زبانشناسی جدید با مخالفت آگاهانه نسبت به مطالعات سنتی زبانشناسی در قرون گذشته آغاز گردید. بطوریکه خواهیم دید، این جدائی از روش گذشته در آمریکا قاطع تر و متمایز تر از اروپا بود. بطوریکه اعتراض شدید زبانشناسی «بلو مفیلد» در آمریکا نسبت به دستور زبان سنتی در سال های پس از جنگ دوم جهانی بی نظیر بود. چنانکه خواهیم دید، چامسکی در همین مکتب پرورش یافت و بعدها در بسرابر همان مکتب نیز علم اعتراض برافراشت.

ما در اینجا به همه ی ویژگیهای همیز دستور زبان سنتی از زبانشناسی جدید نخواهیم پرداخت، بلکه تنها بآن دسته از ویژگی های که مربوط به موضوع این کتاب است عنایت خواهد شد. اولین ویژگی، که غالباً نتیجه مستقیم موقعیت علمی زبانشناسی بحساب می آید، استقلال یا عدم وابستگی این علم به سایر علوم است. دستور زبان سنتی مانند بسیاری از علوم دیگر فرهنگ غرب در قرن پنجم پیش از میلاد از یونان نشأت گرفت، در آغاز وابستگی نزدیکی با فلسفه و نقد ادبی داشت، ولی با گذشت زمان گاهی این و گاه آن نفوذ بیشتری داشته است. اما در تمام مدت نفوذ هر دو تا حدودی وجود داشته و برای قرن ها پایه استدلال و نگرش مطالعات زبان شناسی ادبا از تأثیر این

دو علم برخوردار بوده است. جالب اینجاست که دامنه نفوذ این طرز نگرش و استدلال در باره زبان چنان در فرهنگ غرب گسترش داشته که نه تنها ادبا در دامان دستور زبان سنتی تعلیم یافته‌اند، بلکه مردم کوچه و بازار نیز این نگرش را بدون تردید پذیرفته‌اند. ادعای «استقلال» زبانشناس برای موضوع مورد مطالعه خود باین منظور است تا در پرداختن به بررسی‌های تازه و عینی زبان مجاز بوده، و بدینوسیله از هر گونه دستبرد قبلی به عقاید سنتی و نظرگاه‌های فلاسفه روانشناسان و منتقدین ادبی یا نمایندگان علوم دیگر مبرا نیاز باشد. این ادعا باین معنی نیست که رابطه‌ای بین زبانشناسی و سایر علوم وابسته بزبان نیست و یا نباید باشد. در حقیقت بطوریکه در فصلهای بعدی این کتاب خواهیم دید هم اکنون «هم‌گرایی» قابل توجهی در عقاید زبانشناسان روانشناسان و فلاسفه دیده میشود. اما آشتی‌پذیری کنونی این علوم نتیجه پیشرفتهائی است که در زبانشناسی «مستقل» بدست آمده، و در حقیقت زبان‌شناسی جدید (بویژه آثار چامسکی) توانست اندیشه جدید همکاری (اتحاد) این سه رشته علمی را قوت بخشد. پیش از این به کجروی ادبی دستور زبان سنتی اشاره شد. این کجروی که نتیجه توجه فراوان اولین دستور نویسان غربی به حفظ و تفسیر متن‌های نویسندگان یونان قدیم بود بشکل‌های گوناگون خودنمایی کرد. گرایش ادبا بیشتر بسوی زبان نوشتار قلمداد می‌شد. درست بر خلاف گذشته، اکثر زبانشناسان امروز بعنوان يك اصل پذیرفته‌اند که زبان نوشتار وجه ثانوی «زبان و مشتق از زبان گفتار است. به بیان دیگر، صوت (دقیقت بگویم، رشته صوت‌هائی که بوسیله اندام» گفتار تولید میشود)

وسيله ايست كه زبان در آن « شكل ميگيرد » و زبان هاي نوشته نتيجه انتقال گفتار به يك محموله ثانوي ديداري است .

هر زبان شناخته شده‌اي در آغاز بشکل زبان گفتار بوده ، و هزاران زبان با اصلا نوشته نداشته و يا اخيراً از زبان نوشتار بهره گرفته‌اند . علاوه بر اين کودکان پيش از آشنائي به خواندن و نوشتن از زبان گفتار بهره مند ميشوند يعنى اين دانش را خود بخود بدون آموزش فرا ميگيرند ، در حاليكه خواندن و نوشتن مهارت هاي ويژه‌اي هستند كه نياز به آموزش ويژه دارند و اين آموزش اساساً بر پايه دانش پيشين كودك از زبان گفتار مربوط به آن استوار ميشود . اگر چه در اين كتاب نامى از « صوت شناسى » برده نخواهد شد و آنچه بيان ميشود همه مربوط بزبان نوشتار است ، ولي بايد تا پايان بخاطر داشت كه بحث ما اساساً مربوط به زبان گفتار است .

در اينجا بايد تاكيد كرد كه هوا خواهمي از اصل الويت گفتار بر نوشتار دليل بى توجهي به زبان نوشتار نيست ، بلكه خود نشانه ناسازگاري كمترى است .

از سوي ديگر طرفداران اين اصل لزوماً ادعا نميكنند كه زبان نوشتار كلا اشتقاقى است (گر چه بايد پذيرفت كه بسيارى از زبانشناسان اين خصوصيت را از ياد برده‌اند) . شرايط كار برد زبان نوشتار از زبان گفتار متفاوتند . از آن رو كه خواننده و نويسنده دررو ياروي يكديگر قرار نمى-گيرند ، اطلاعى كه عموماً به كمك اشارات و تغيير شكل چهره همراه گفتار فرستاده ميشود باضافه مجموعه‌اي از خصوصيات ديگر كه كلا « آهنگ صدا »

نامیده میشود در زبان نوشتار باید به کمک عوامل دیگری منتقل شود. قوانین « نشانه گذاری » و استفاده از حروف بزرگ در تأکید کلمات برای جبران گونه های معنایی نواخت (۲) و تکیه که در زبان گفتار ظاهر میشود کافی نمیشد. بنا بر این همیشه در زبان نوشتار نوعی عدم وابستگی وجود خواهد داشت. در بسیاری از موارد، همچنانکه در انگلیسی در نتیجه حفظ قوانین نگارش که قرن ها پیش وضع گردیده اختلاف بین صورت های گفتار و صورت های نوشتار يك زبان « واحد » افزایش یافته است. بطوریکه قوانین خط‌علیرغم تغییراتی که در تلفظ زبان در نقاط مختلف دنیا پدید آمده شکل اولیه خود را حفظ کرده است.

در رابطه بحث بالا نکته دیگری را باید اضافه نمود. غالباً گفته میشود که تولید گفتار (فرا گوئی) نقش اصلی یا اساسی هیچکدام از «اعضای گفتار» نیست. بدین معنی که شش ها برای تنفس کردن، دندان ها بران جویدن غذا و غیره بکار گرفته میشوند، و اعضا گفتار: جایگزین دستگاہ زیستی بمعنی عادی کلمه در این رابطه نمیشوند. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که استعداد سخن‌گوئی درست به همان اندازه راه رفتن و غذا خوردن برای انسان مهم و طبیعی است. دلیل آن هر چه باشد این حقیقتی است قابل قبول که در گذشته بس دور در تاریخ تحول انسان همه انسان ها از يك « دستگاہ » زیستی برای سخن گفتن استفاده کرده اند. حد اقل میتوان قبول کرد که از لحاظ تکوین چنین « برنامه ریزی » شده است. ارتباط این نکته با عقاید چامسکی در بخش-

های بعدی روشن خواهد شد .

توجه دستور نویسان سنتی به « زبان ادبی معیار » این گرایش را در آنها بوجود آورد که زبان غیر رسمی یا محاوره را چه در گفتار و چه در نوشتار یا نادیده گرفته و یا بابر چسب « نادرست » آن را محکوم کنند . علاوه بر این از دریافت این مسأله ناتوان بودند که از دیدگاه تاریخی زبان معیار گویش منطقه‌ای یا اجتماعی بوده که اعتبار یافته و وسیله‌ای برای امور اداری ، تعلیم و تربیت و ادبیات گردیده است . و بالمال با ازدیاد کاربرد آن بوسیله گروه بیشتری و برای فعالیت های وسیعتری دارای واژگانی غنی تر از گویش های هم زمان خود میباشد ، ولی درست بهمین دلیل زبان معیار نمیتواند ذاتاً « درست » تر از بقیه گویش ها باشد .

« زبان » و « گویش » عموماً در زمینه های سیاسی از هم باز شناخته میشوند . برای نمونه ، اختلاف بین زبانهای سوئدی ، دانمارکی و نروژی ، که معمولاً زبان های متفاوتی شناخته شده اند . خیلی کمتر از اختلافی است که بین بسیاری از « گویش های باصطلاح چینی دیده میشود . نکته اساسی اینجاست که گویش های منطقه ای یا اجتماعی يك زبان ، مثلاً انگلیسی ، از زبان معیار نظام نا یافته تر نیستند ، و نباید آن ها را بعنوان نمونه های کمال نا یافته توصیف کرد . این نکته از این رو شایسته تأکید است که بسیاری از مردم را عقیده بر این است که تنها زبان معیار که در مدارس تدریس میشود قابل بر - رسی و توصیف علمی است . تمام گویش های انگلیسی از لحاظ زبانی صرف یک اندا . رش بر رسی دارند .

دستور زبان سنتی در دامان زبان های یونانی و لاتین پرورش یافت ، سپس دستور نویسان بعدی بدون خرده گیری ولی همراه با پاره ای تغییرات جزئی آن را برای توصیف بسیاری از زبان ها بکار گرفتند . اما زبان های بسیاری هستند که از لحاظ ساختمانی لا اقل از بعضی جهات با زبان های یونانی و لاتین و زبان هان آشنا تر اروپا و آسیا تفاوت های چشمگیری دارند . بنا بر این یکی از هدف های اصلی زبانشناسی جدید بنیان گذاری نظریه دستوری عام - تری از نظریه سنتی میباشد نظریه ای که جوابگوی توصیف همه زبان های بشری است و نه نظریه ای که تنها بر پایه ساختمان دستوری زبان هائی شبیه زبان های لاتین و یونانی است .

شاید یاد آوری این نکته در اینجا بيمورد نباشد که زبانشناسی از نظریه کسانی که معتقدند بین « زبان های پیشرفته » (۳) و « زبان های بدوی » (۴) اختلاف اساسی هست بهیچوجه هوا خواهی نمیکند . البته وازگان زبان نمایشگر ویژگی شغل ها و علاقمندی های جامعه ای است که در آن بکار میرود . در هر يك از زبان های مشهور جهان - انگلیسی ، فرانسه ، روسی تعداد زیادی واژه - های مربوط به علوم و فنون جدید یافت میشود که معادل آنها در باره جوامع « در حال توسعه » وجود ندارد . ولی در عوض واژه های زیادی مثلاً در بعضی از قبایل دور افتاده و عقب افتاده گینه جدید یا آمریکای جنوبی هست که به سادگی نمیتوان بر گردان آنها را در انگلیسی ، فرانسه یا روسی یافت . این دسته از واژه معمولاً برای نامیدن اشیاء و آدابی بکار میرود که در جوامع

غربی یافت نمیشود. واژگان يك زبان را نمیتوان بطور مطلق از واژگان زبان دیگر غنی تر یا ضعیف تر نامید، چراکه هر زبان واژگانی متناسب و غنی برای بیان همه تمایزات مهم جامعه مربوط به خود دارد. بنا بر این نمیتوان گفت زبانی « بدوی تر » یا « پیشرفته تر » از دیگری است. این نکته حتی در رابطه با ساختمان دستوری زبان روشن تر خواهد بود.

بین هر زبان « بدوی » و هر زبان « پیشرفته » اختلافهایی وجود دارد. ولی این اختلافها بطور متوسط بیشتر از اختلاف موجود بین دو زبان «پیشرفته» و یا دو زبان « بدوی » نمیباشد. زبان های با اصطلاح « بدوی » نظام نا یافته تر از زبان هائی که بوسیله مردم «پیشرفته تر» بکار میرود، نیستند. این ها از لحاظ ساختمانی ساده تر میباشند و این خود نکته مهمی است. زبان همه جوامع بشری که ما از آن ها اطلاع داریم تقریباً يك اندازه پیچیده است، و اختلافات ساختمان دستوری موجود بین زبان ها را نمیتوان بپیشرفتهای فرهنگی جامعه ای که در آن بکار می رود مقایسه کرد و آن را دلیلی برای بنای يك نظریه تکاملی زبان بشری دانست. بی همتائی زبان نوع بشر و این واقعیت که هیچ زبانی « بدوی تر » از زبان دیگری نیست، و یا نزدیک تر به دستگاہ های ارتباط حیوانات است، نکاتی هستند که در کارهای اخیر چامسکی اهمیت ویژه ای بآن ها داده شده است.

ویژگی هائی که زبان های بشری را از دستگاہ های ارتباطی بقیه «انواع» متمایز میسازد چیست؟ این سؤال را بعداً به تفصیل بررسی خواهیم کرد، ولی دو خصوصیت بسیار برجسته زبان بشری را در اینجا یادآوری میکنیم. خصوصیت

نخستین دو گانگی ساختمان آنست . هر زبانی که تا کنون بررسی شده (و مطمئناً هر زبان دیگری که بعداً زبانشناسان با آن روبرو خواهند شد) دارای دو قشر ساختمان دستوری است . نخست و پیش از همه قشر « نخستین » یا قشر تحلیل نحوی است که بوسیله آن میتوان جملات را بعنوان ترکیباتی از واحد-های معنا دار نمایان ساخت : این واحدهای معنادار را « کلمه » مینامیم . (توضیح اینکه تمام واحدهای معنا دار نحوی به مفهوم عادی این اصطلاح کلمه نیستند .) و بالاخره قشر « ثانوی » یا قشر « واجی » است که در آن جمله‌ها را میتوان نمایانگر واحدهائی دانست که خود به تنهایی معنی ندارند ولی برای شناسایی واحدهای « نخستین » بکار گرفته میشوند .

واحدهای ثانوی زبان صداها و یا باصطلاح فنی تر « واج ها » هستند . برای مثال جمله *He went to London* را در نظر بگیریم (صرفاً برای سادگی مطالب فرض میکنیم که هر حرف نماینده يك صوت است) . میتوان گفت که جمله مرکب از چهار کلمه است و اولین واحد « قشر نخستین » مرکب از واحدهای « ثانوی » *e · h · o* (بترتیبی که آمده است) ، دومین واحد « قشر نخستین » مرکب از *t , n , e · w* میباشد و بهمین نحو ادامه مییابد . باید توجه داشت که ویژگی تازه ای در اصل دو گانگی زبان که در اینجا توضیح دادم نیست . این اصل در دستور سنتی نیز شناخته شده بود . ولی بيك نکته باید توجه زیاد داشت . با وجودیکه گفتم واحدهای « نخستین » بر خلاف واحدهای « ثانوی » حامل معنی هستند (گر چه بطور عموم صادق است) ، ولی کلمات تنها بخاطر خصوصیت توصیفی دارای معنی نیستند . بطوریکه خواهیم

دید میتوان زبان را در قشر نحوی بررسی کرد بدون اینکه واحد های تشکیل دهنده دارای معنی باشند، یعنی دست کم کلماتی هستند که هیچ معنی برای آن ها نیست (مانند to در جمله I went to go home). بنا بر این باید توجه داشته باشیم که « دو گانگی ساختمان » که در اینجا بآن اشاره خواهد شد بعنوان همبستگی (۵) صورت، معنی توصیف نکنیم، اگر بپذیریم که هر زبان خصوصیت دو گانگی ساختمان داراست، بنا بر این میتوان انتظار داشت که توصیف یا، دستور هر زبان متشکل از سه بخش بهم وابسته میباشد. بخشی که مربوط به قوانین نظام ترکیب کلمه هاست یعنی « نحو »، مثلاً بکمک قوانین نحوی است که میتوان گفت جمله He went to London در برابر went to he London * (۶) یک جمله دستوری است. بخش دیگر دستور که معنی کلمات و جمله ها را توضیح میدهد « معنی شناسی » مینامند. و بالاخره بخش دیگر دستور که صوت ها و ترکیب های مجاز را (مانند اینکه در انگلیسی کلمه went ممکن است و نه Tw NE *) بررسی میکند « واجشناسی » گویند.

در اینجا، باید بخواننده آگاهی داد که در زبانشناسی تاوودی ناهماهنگی و در هم ریختگی در اصطلاحات فنی وجود دارد. در بالا اصطلاح « دستور زبان » را برای توصیف علمی Systematic، کل زبان، یعنی واجشناسی، معنی شناسی و نحو بکار گرفته ام.

5 - Association

۶ - ستاره * در متون زبانشناسی در جلو جمله نشانه غیر دستوری بودن آن است.

این همان مفهومی است که چامسکی در کارهای اخیر خود بکار برده، و من هم تا پایان کتاب از همین مفهوم استفاده خواهم کرد، مگر در بخش‌هایی از کتاب که توجه خواننده را بروشنی به مفهوم دقیقتر آن معطوف خواهم کرد. بسیاری از زبان‌شناسان «دستور زبان» بمفهومی که من برای «نحو» بکار گرفته‌ام مینامند و در نتیجه از «نحو» تفسیر محدود تری میکنند و آن را در تضاد با ساختمان کلمه (۷) قرار میدهند. در زمینه انتخاب اصطلاحات فنی نیز نکات قابل توجهی وجود دارد. ولی در این کار مختصر و تا حدی غیر فنی نیاز به بحث در این گونه عقاید و نظریات زبان‌شناسی نوین نیست. در این کتاب ما اساساً به نظریه نحو خواهیم پرداخت، زیرا این زمینه‌ایست که چامسکی در جهت جنبه فنی علم زبان‌شناسی به آن رونق بسیار بخشیده است. دومین خصوصیت عمومی زبان بصری که در اینجا باید نامبرد «خلاقیت» یابی انتهائی آن است. منظور از این خصوصیت اینست که همه‌گویندگان بومی هر زبان قادر به تولید و فهمیدن تعداد بسیار نامحدودی از جمله‌هایی هستند که نه تا بحال از کسی شنیده‌اند و نه در واقع خود تا بحال در جلو کسی بازگو کرده‌اند. باید توجه داشت که «خلاقیت» هر گوینده بومی در زبان خود در شرایط عادی ناآگاهانه می‌باشد. او «عموماً» از کار برد هر گونه قوانین دستوری یا اصول نظام یافته صوری هنگام ساختن جمله‌های تازه و یا جمله‌هایی که قبلاً با آنها رو برو شده ناآگاه است. با وجود این جمله‌هایی که میگوید مورد قبول بقیه گویندگان بومی همان زبان بوده و آنها را بتوان جمله‌های

صحیح می‌پذیرند. (بطوریکه بعداً خواهیم دید باید تا حدی بگوینده اجازه خطا داد - از همین رو از خصوصیت « عموماً » در جمله پیش‌یاد شد - با وجود این باصل مورد بحث آسیبی نخواهد رساند.) تا آنجائیکه اطلاع در دست است توانائی خلاقیت در زبان ویژه افراد بشر است بمعنی « ویژگی نوعی » است. دستگاههای ارتباطی که بوسیله دیگر « انواع » موجودات بکار میرود باین‌سان « بی‌اتها » نیستند. غالب این دستگاه‌ها « بسته » هستند، باین معنی که تنها امکان انتقال گروه محدود و نسبتاً کوچکی « از پیامهای » متمایز وجود دارد که معنی آنها محدود میباشد (تا حدی مانند پیام‌هایی که بوسیله رمز تلگراف بین المللی از پیش معنی آن در نظر گرفته میشود) و برای حیوان امکان تغییر دادن پیام‌ها و ساختن « جمله‌های » جدید نیست. بدون شك در پاره‌ای از دستگاه‌های ارتباطی حیوانات (مانند ، نشانه‌های رمز زنبور‌های عسل برای نشان دادن جهت و فاصله منبع شهد) امکان ساختن « جمله‌های » جدید با تغییر منظم « نشانه » وجود دارد. اما در تمام موارد فقط يك همبستگی ساده بین دو متغیر وجود دارد، یعنی بین « نشانه » وجود دارد. اما در تمام موارد فقط يك همبستگی ساده بین دو متغیر وجود دارد، یعنی بین « نشانه » و « معنی » آن. مثلاً بطوریکه K. Von Frisch در مطالعات ارزش‌مند خود در این زمینه کشف کرده است زنبور‌های عسل با « تشدید » (۸) جنبش‌های بدن خود فاصله منبع شهد را تا کندو نشان میدهند، و این ضریب متغیر است که بی‌نهایت و پیوسته بوده و دستخوش تغییر میشود. این نوع

تغییر پیوسته نیز در زبان بشری یافت میشود: مثلاً میتوان شدت را با تلفظ کلمه very در جمله He was very rich تغییر داد. اما هنگامیکه از خلایق در زبان بشری صحبت میشود این مشخصه مورد نظر نیست. بلکه منظور توانائی ساختن ترکیبات تازه از عناصر جدا از هم است، نه تنها تغییر مداوم یکی از متغیرها در دستگاه نشانه ها، بلکه در نتیجه معنی، «پیام های» مربوطه نیز دائم در حال تغییر است.

بطوریکه در جای خود خواهیم دید چامسکی معتقد است که خلایق یکی از برجسته ترین مشخصات زبان انسان است، مشخصه ای که بویژه مسأله درگیری برای گسترش يك نظریه روانشناسی زبان و زبان یادگیری را ارائه میدهد.

تا کنون به معرفی تعدادی از اصول کلی پرداخته ایم، که حتی اگر در فصلهای بعدی بروشنی به آن ها اشاره نشود شناخته شده و مورد قبول عام است. شاید مفید تر باشد که در اینجا آن ها را خلاصه کنم. اساساً زبانشناسی نوین نسبت به زبانشناسی سنتی علمی تر و عمومی تر است. صوت را ابزاری «طبیعی» برای بیان زبان میداند (البته صوتی که بوسیله دستگاه گفتار تولید شود) و زبان نوشتار را مشتق از گفتار میشناسد. دستور هر زبان دست کم از سه بخش بهم پیوسته تشکیل شده که عبارتند از: نحو، معناشناسی، و دستگاه صوت. علاوه بر اینها دستور هر زبان بایستی جوابگوی توانائی کویندگان بومی هر زبان برای تولید و فهمیدن بینهایت جمله های «تازه» در زبان باشد.

با اینکه در بحثی که گذشت موارد اختلاف دستور زبان سنتی و زبانشناسی

نوین اشاره شد، ولی این نکات از لحاظ تفاوت های نظری متمایز بین مکاتب زبانشناسی نوین چندان قابل ملاحظه نیست. بنا بر این در فرصت مقتضی ابتدا مکتب « بلو مفید » و طرفداران او که چامسکی نیز در دامان آن آموزش اولیه خود را دید، و سپس مکتب « نو بلو مفیدی ها » را بحث خواهیم کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی